

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال پنجم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۳۹۲، پیاپی ۱۶

نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی

محمود رضایی دشت‌ارژنه*

دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

ژاک دریدا (Derrida, Jacques) با بنیان‌گذاردن رویکرد ساخت‌شکنی، هرگونه قطعیت معنا را رد کرد. دریدا معتقد بود که باید در رویارویی با هر متن، آنچه را تاکنون آشکار دانسته‌ایم، کنار نهاد و با شکستن آگاهانه‌ی شالوده‌ی متن، امکان بروز معناهای دیگرگونه را فراهم کرد. در داستان فرود، ظاهر امر از این قرار است که بر خلاف توصیه‌های مکرر کیخسرو مبنی بر نرفتن از راه کلات و درگیر نشدن با فرود، توس خودسرانه از راه کلات می‌رود و فرود را می‌کشد. در این جستار، با تحلیل داستان فرود بر مبنای نقد ساخت‌شکنی، کوشش شده که قرائتی دیگر از این داستان پیش روی خواننده قرار گیرد؛ به این ترتیب که با توجه به نشانه‌های درون‌متنی در *شاهنامه*، چنین به نظر می‌رسد که برخلاف ظاهر این داستان، کیخسرو، به فرود به چشم یک رقیب سرسخت می‌نگریسته؛ کسی که پور ارشد سیاوش بوده و بالتبع نسبت به تصدی مسند قدرت، اگر بیش‌تر از کیخسرو سزاوار نباشد، کم‌تر از او هم نبوده است؛ از این رو کیخسرو که از جانب فرود، احساس خطر می‌کرده، با طراحی دسیسه‌ای در پشت پرده با رجال حکومتی، در پی نابودی برادر خود برآمده است. او به بهانه‌ی انتقام از افراسیاب، سپاهی را به سپه‌سالاری توس، روانه‌ی مقر فرود می‌کند تا بزرگ‌ترین رقیبش در سلطنت را از میان بردارد. سپس برای فریب اذهان عمومی، چندی توس را در بند می‌کند و بعد او را آزاد می‌گرداند و به این ترتیب، موفق می‌شود بدون برانگیختن کوچک‌ترین سوءظنی، بزرگ‌ترین رقیبش در سلطنت را از میان بردارد.

واژه‌های کلیدی: ساخت‌شکنی، ژاک دریدا، کیخسرو، فرود.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی mrezaei355@gmail.com

ع. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۲، تابستان ۹۲ (پیاپی ۱۶)

۱. مقدمه

ژاک دریدا با بنیان گذاشتن رویکرد ساخت‌شکنی، هرگونه ایستایی و قطعیت معنا را رد کرد. او اعتقاد داشت در هیچ متنی نمی‌توان به معنایی نهایی و مستقل دست یافت. ساختارشکنی اوج دگرگونه فهمیدن است و می‌توان با توسل به این رویکرد، یک اثر ادبی را درست بر خلاف ظاهر آن تأویل کرد. از نظر دریدا: «خود چیزها همواره خود نیست، مگر در یافتن شکلی دیگر. اصل یا سرچشمه‌ای وجود ندارد و همواره چیزی هم‌چون پیوست آن، به آن افزوده می‌شود. معنای نهایی در پس تأویل‌های بی‌شمار، گم می‌شود. می‌پنداریم به ژرفای معنا رسیده‌ایم؛ اما همواره فراتر از معنا، فراتر از فراتر می‌رویم.» (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۹۵)

دریدا معتقد بود می‌توان در هر متنی با کنار نهادن نویسنده و معناهای معهود، از نو شروع به خواندن آن متن کرد و با زیر و رو کردن ساختار آن متن، به معناهای دیگری رسید؛ معنایی که البته هیچ‌گاه نمی‌توان به قطعیتشان اعتماد کرد:

«ساخت‌شکنی مدعی بر هم زدن این انگاره است که نظام زبان می‌تواند بنیادی شایسته و کافی برای برقرار ساختن مرزها، انسجام و وحدت و قطعیت معنایی متون فراهم کند. اصولاً خوانش ساختارشکنانه درصدد نشان دادن این امر است که نیروهای هم‌ستیز موجود در متن، خود به ناگزیر قطعیت ظاهری و معانی آن را به درون آرایش نامحدودی از امکانات چندگانه، ناهم‌ساز و نامتعیّن، پخش و پراکنده می‌کنند. ساخت‌شکنی به دنبال به نمایش گذاشتن و بهره‌کشی از شکاف‌ها، تناقضات و تسلسل‌های بی‌پایان است و ادعایی هم‌چون: حقیقت، عقل، ساختار، فرایند، محاکات و مواردی از این قبیل را بی‌پایه می‌سازد. ساخت‌شکنی به عنوان موضعی تأویلی، پیش‌انگاره‌های درازدامن محاکاتی و بیان‌گرایانه‌ی مربوط به نوشتار ساده و بی‌آمیغ را زیر پا می‌گذارد؛ خوانش ساخت‌شکنانه همراه است با انواع نایک‌راستی‌ها و امور کج و معوج و ناصاف.» (قاسمی‌پور، ۱۳۸۸: ۱۴۱)

کریستوفر نوریس (Kristofer Nouris) نیز در همین زمینه معتقد است که «نقد سنتی به ثبوت معنا در متن اعتقاد دارد در حالی که شالوده‌شکنی معتقد است معنا به وسیله‌ی خواننده آفریده می‌شود و قراردادهای و قواعد پیشین، نامعتبر است.» (نوریس، ۱۳۸۸: ۱۳)

نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی ————— ۴۱

البته این نکته شایان یادآوری است که شکستن شالوده‌ی متن نمی‌تواند خارج از چارچوب متن صورت گیرد و یک منتقد نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن متن، نظریات خود را از خارج، بر یک متن وارد کند؛ بلکه ساخت‌شکنی یک متن باید در چارچوب نظام همان متن باشد و در واقع بر اساس مصالح خود متن، باید به نتیجه‌ای دیگرگونه رسید، چنانکه دریدا معتقد بود: «ما نمی‌توانیم متن را به سوی چیزی جز خود آن هدایت کنیم. هیچ چیز بیرون متن وجود ندارد.» (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۹۳) دریدا در جای دیگری نیز بر این نکته تأکید کرده است که: «حرکت‌های ساخت‌شکنی، ساختارها را از بیرون خراب نمی‌کنند. چنین کارهایی نه ممکن است، نه اثربخش و نه به هدفی درست منتهی می‌شود. ساخت‌شکنی تنها با اقامت‌گزیدن در ساختارها، آن‌هم اقامت‌گزیدن به شیوه‌ای خاص میسر می‌شود.» (دریدا، ۱۹۷۹: ۲۰)

باربارا جانسون (Barbra Janson) نیز در همین پیوند معتقد است که «ساخت‌شکنی متن با حدس‌های تصادفی و انهدام دلبخواهی صورت نمی‌گیرد، بلکه از طریق واشکافی دقیق نیروهای معنایی درگیر (مغایر) در خود متن انجام می‌شود.» (به نقل از فتوحی رودمعجنی، ۱۳۸۷: ۱۱۱)

پس در نقد ساختارشکنانه، با توجه به تناقضاتی که در خود متن وجود دارد، ساختار آن در هم ریخته می‌شود و معنایی متفاوت پدیدار می‌گردد، چنان‌که هیلیس میلر (Hillis Miller) معتقد است: «ساخت‌شکنی در پی سرنخی در متن مورد بررسی است که تمامت ساختار آن را از هم بگشاید یا به عبارت دیگر، به دنبال سنگ بنای لقی است که با بیرون کشاندن آن، تمام ساختمان فرو می‌ریزد» (ابرامز (Abrams)، ۱۹۹۳: ۲۳۰)

محمود فتوحی رودمعجنی نیز در همین راستا معتقد است که: «در هر خوانشی معنای تازه‌ای ظهور می‌کند و در جریان بی‌پایان قرائت‌ها، معنای متن از یک تفسیر تا تفسیر دیگر به تعویق می‌افتد و این‌گونه شالوده‌ی متن پیوسته شکسته و واسازی می‌شود؛ یعنی معنای مرکزی و قطعی آن از بین می‌رود و معانی بی‌شماری که گاه متناقضند و هم‌دیگر را نفی می‌کنند، به ذهن خواننده می‌آیند. بر اساس این اصل که مبنای نظریه‌ی ساخت‌شکنی در نقد ادبی است، ادبیات ذاتاً ساخت‌شکن است.» (فتوحی رودمعجنی، ۱۳۸۷: ۱۱۱)

در این جستار نگارنده کوشیده است که بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی، ساخت کنونی داستان فرود سیاوش و معناهای از پیش دمیده شده در آن را بر هم زند و با توجه به ابیات یاد شده در متن این داستان و تناقض‌های موجود در آن، راه را برای پدیدار شدن دیگر معناها باز کند و به این ترتیب، قطعیت معنای کنونی این داستان را در هم بشکند.

۲. نقد و بررسی

داستان فرود سیاوش، یکی از داستان‌های نغز و تراژیک شاهنامه است. ماجرا از این قرار است که کیخسرو، پادشاه ایران، در پی کین‌خواهی پدر (سیاوش) برمی‌آید و از این رو سپاهی گشن را به فرماندهی توس، روانه‌ی توران می‌کند تا به کین سیاوش، افراسیاب و لشکرش را در هم فروکوبند. کیخسرو به توس سفارش می‌کند که از راه کلات، جایگاه فرود، نروند تا مبادا بین فرود و سپاه ایران درگیری پیش آید. از قضا توس بر خلاف رای کیخسرو، راه کلات را برمی‌گزیند و با فرود درگیر می‌شود و در فرجام، فرود کشته می‌شود. کیخسرو با شنیدن این خبر بسیار ناله و افغان‌سرمی‌دهد و توس را زندانی می‌کند. پس از چندی با میانجی‌گری رستم، کیخسرو با آزادی توس موافقت می‌کند.

ناگفته پیداست که ساختار داستان فرود در شاهنامه چندان محکم نیست. چه‌طور و بر پایه‌ی کدامین استدلال، می‌توان پذیرفت که پهلوانی ایرانی بر خلاف فرمان شاه، از راه کلات برود و بدون هیچ‌واهمه‌ای برادر شاه ایران را به خاک و خون کشد؟ به نظر نگارنده برخلاف آنچه ظاهر داستان نشان می‌دهد، به نظر می‌رسد که کشته شدن فرود یک سناریوی از پیش طراحی شده بوده است که مهم‌ترین طراح این نقشه‌ی شوم نیز کسی جز خود کیخسرو نیست. شاید در نگاه نخست، این دیدگاه شگفت‌نماید؛ اما وقتی بدانیم که فرود تنها کسی بود که می‌توانست برای کیخسرو زنگ خطر باشد و تاج و تخت را از او بگیرد، شگفتی مطلب کم‌رنگ‌تر می‌شود؛ کیخسرو همان‌قدر شایسته‌ی تاج پادشاهی است که فرود؛ پس در این میان، چرا کیخسرو باید شاه ایران باشد؟ لذا چنین می‌نماید که کیخسرو با زیرکی تمام و نقشه‌ای خوش‌نقش بدون آن‌که اندک شکی در دل کسی پدیدار شود، بزرگ‌ترین رقیب تاج و تخت خود را پیش از رسیدن

نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی ————— ۴۳

به پایتخت، از میان برمی‌دارد. اما چه‌طور و بر پایه‌ی کدامین استناد می‌توان به استنباطی چنین شگرف رسید؟

اگر از دیدگاه رویکرد شالوده‌شکنی در این داستان تأمل کنیم، می‌توان بر مبنای ابیات شاهنامه و همین مصالحتی که داستان سیاوش را به شکل یاد شده در اذهان نشانده، به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت رسید و معنایی کاملاً دیگرگونه از این داستان استنباط کرد: «شالوده‌شکنی گونه‌ای دگرگونی در بینش، شکلی از زیر و رو شدن پیشنهاده‌های نظریه‌ی کهن است. شکستن شالوده‌ی آن است؛ یعنی کاری است که اعتبار برداشت (یا معنای) کهن را که همگان آشکار و قطعی می‌دانستند، باطل می‌کند.» (احمدی، ۳۸۹:۱۳۸۰)

نکته‌ی درخور یادآوری این است که تفسیر نوین داستان فرود سیاوش بر اساس ابیات شاهنامه شکل می‌گیرد و هیچ چیزی خارج از متن در این ساخت‌شکنی دخالت داده نمی‌شود؛ چنان‌که دریدا نیز معتقد بود: «ما نمی‌توانیم متن را به سوی چیزی جز خود آن هدایت کنیم. هیچ چیز بیرون متن وجود ندارد.» (همان)

دریدا در جای دیگری در همین زمینه معتقد است: «ساخت‌شکنی، یعنی آغاز کردن فعالیت از درون، به عاریت گرفتن تمام سرچشمه‌های اساسی از ساختارهای امر تخریبی و ساختارهای پیشین و به عاریت گرفتن ساختارمندانه‌ی آنها؛ و این مهم بدان معناست که اگر ساختارشکنی قادر به واکاوی عناصر هسته‌ای آن امر نباشد، مسؤلیت و اقدام آن، همواره ناکام است.» (دریدا، ۱۹۷۹: ۳۹)

باری کیخسرو چه در متون پیش از اسلام و چه در شاهنامه دارای شخصیتی اهورایی است و مرتبه‌ای والا دارد. کیخسرو در اوستا، دارای فره ایزدی است و با پیشکش کردن قربانی‌های بسیار، به درگاه آناهیتا، از او می‌خواهد او را در پیروزی بر دیوها و جادوان و پریان و گوی‌ها (پیروان دیویسنا) یاری دهد و آناهیتا او را کامیاب می‌کند (آبان‌یشت، کرده ۱۳، بند ۵۰) و از دیگرسو، خواهان یاری درواسپ، برای کین‌خواهی پدرش، سیاوش، است که در فرجام، به مراد می‌رسد و بر افراسیاب پیروز می‌شود.

اما باید توجه داشت که همیشه، حماسه دنباله‌رو اسطوره نیست و گاه اسطوره به شکلی دگرگون شده به حماسه راه می‌یابد؛ چنان‌که برای نمونه، کیکاووس با وجود تقدسی والا در اوستا و ریگ‌ودا، وقتی به حماسه راه می‌یابد، چهره‌ای منفی به خود

می‌گیرد و از قدسیت اسطوره‌ای او در شاهنامه خبری نیست که جواد دهقانیان برخی از دلایل آن را برشمرده است. (دهقانیان، ۱۳۸۹: ۱۰۱-۱۱۸) به علاوه، حتی اگر فردوسی و پردازندگان/وستا به صراحت بر خوی اهورایی کیخسرو تأکید می‌کردند، بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی، می‌توان مؤلف و نظریات او را به کلی کنار زد و بر اساس مصالح و تناقضاتی که در همان متن به کار رفته، به نتایجی دیگرگونه رسید، چنان‌که ژاک دریدا معتقد است: «مؤلف را باید اختراعی که دیگر سود ندارد، انگاشت و متن را آغاز خواندن دانست. او هم‌چو سوسور می‌گوید چیزی خارج از متن وجود ندارد. هر متن که می‌خوانیم، در جریان خواندن، شالوده‌شکنی می‌شود و ساحت کلام‌محوری و متافیزیکی حضور آن شکسته می‌شود. فراشد دنبال کردن معنا به هیچ وجه حضور معنا نیست و در جریان خواندن، معناهای بی‌شمار آفریده می‌شود که در خود انکار معنای نهایی است.» (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۸۷) فیلیپ سولر (philippe Sollers) نیز معتقد است: «امروز نکته‌ی اصلی دیگر مناسبت میان نویسنده و اثر نیست، بلکه مناسبت میان نگارش و خواندن است.» (به نقل از احمدی، ۱۳۸۸: ۴۰۱)

پس با توجه به شاخصه‌های نقد ساختارشکن، می‌توان آنچه را در شاهنامه تثبیت شده و در اذهان جای گرفته، به کنار نهاد؛ ساختار آن را شکست و به نتایجی کاملاً متفاوت رسید.

۳. ۱. خواب شگفت گودرز

آنچه در نگاه نخست از شاهنامه برمی‌آید این است که گویا رجال حکومتی از همان آغاز برآنند که کیخسرو را بر اریکه‌ی قدرت بنشانند و کم‌ترین نگاه عنایت‌آمیزی متوجه فرود نیست. باری بعد از کشته شدن سیاوش، گودرز در خوابی شگرف، تنها متوجه وجود کیخسرو در توران می‌شود و هیچ اشاره‌ای به فرود نمی‌کند. به راستی اگر گودرز رؤیای صادقه می‌بیند، چرا از فرود و جریره در خواب او هیچ اثری نیست:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| چنان دید گودرز یک شب به خواب | که ابری برآمد ز ایران پرآب |
| بر آن ابر باران خجسته سروش | به گودرز گفتی که بگشای گوش |
| چو خواهی که یابی ز تنگی رها | ازین نامور ترک نر ازدها |
| به توران یکی نامدار نوست | کجا نام آن شاه کیخسروست |
| ز پشت سیاوش یکی شهریار | هنرمند و از گوه‌ر نامدار |

از این تخمه از گوهر کیقباد ز مادر سوی تور دارد نژاد
چو آید به ایران پی فرخش ز چرخ آنچه پرسد دهد پاسخش
چنین است فرمان گردان سپهر بدو دارد از داد گسترده مهر
(فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۳: ۱۹۸)

چنان‌که در ابیات یاد شده مشهود است، گودرز برای مشروعیت بخشیدن به حکومت کیخسرو، سروش را واسطه قرار می‌دهد و چنین وانمود می‌کند که سروش و ایزدمهر همه با پادشاهی کیخسرو موافق‌اند! این چه سروشی است که با وجود علم به غیب، تنها متوجه حضور کیخسرو در توران می‌شود و در نجوای شبانه‌ی او در گوش گودرز، از فرود و مادرش هیچ اثری نیست؟

۲.۲. کنش شگرف کیخسرو در توران

نکته‌ی تناقض‌آمیز دیگر در متن این‌که رفتار کیخسرو در توران بسیار شگفت و تأمل‌برانگیز است. وقتی گیو در سفری هفت‌ساله به توران، بالاخره او را در کنار چشمه‌ای می‌یابد، کیخسرو کوچک‌ترین اشاره‌ای به برادرش، فرود نمی‌کند. این در حالی است که او به خوبی از ماجرای زن دوم پدر و برادر ناتنی خود، فرود، با خبر است؛ چرا که ابیات دیگری از شاهنامه حاکی از آن است که کیخسرو به خوبی فرود را می‌شناخته و قبلاً او را دیده بوده است:

روان سیاوش چو خورشید باد بدان گیتیش جای امید باد
پسر بودش از دخت پیران یکی که پیدا نبود از پدر اندکی
برادر به من نیز مانده بود جوان بود و هم‌سال و فرخنده بود
کنون در کلات است و با مادر است جهان‌جوی با فرّ و با لشکر است
(همان، ج ۴: ۳۴)

اما شگفت است در توران وقتی گیو چونان سروشی حاضر می‌شود تا او را به ایران ببرد و تاج شاهی را بر سر او بگذارد، هیچ یادی از فرود نمی‌کند! واکنش کیخسرو معنادار و درخور ژرف‌اندیشی می‌نماید؛ موقعیتی بسیار خطیر پیش آمده است و تا اریکه‌ی قدرت، چند قدمی بیش فاصله نیست. پس چرا باید با یاد کردن از فرود برای خود دردسر ایجاد کند؟ او همان‌قدر شایسته‌ی تاج پادشاهی است که فرود؛ پس منطق حکم می‌کند که در این لحظه‌ی خطیر، لب فروبندد و برای خود، رقیب نتراشد؛

چرا که او در مواجهه با فریبرز هم نشان داده است که کسی نیست که به راحتی دست از تاج و تخت بکشد و حاضر است حتی تا پای جان، برای تصاحب مسند قدرت خطر کند.

۳.۲. مواجهه‌ی کیخسرو با فریبرز

وقتی کیخسرو به ایران می‌آید، بر سر پادشاهی او و فریبرز اختلاف نظر پیش می‌آید و طبیعی است همان کسی که سروش در گوش او ندای سلطنت کیخسرو را دمیده بود! خود و تبارش در پی هواداری از کیخسرو برآیند؛ باری گودرز و خاندانش با تمام وجود از کیخسرو دفاع می‌کنند. از دیگر سو، کیخسرو نیز که درخشش تاج پادشاهی سرمستش کرده و آن را بسیار دست یافتنی می‌یابد، نمی‌تواند به راحتی از آن دل بکند و به سلطنت پشت کند. باری در دوئلی هولناک، شرکت می‌کند و حاضر می‌شود تا پای جان بایستد؛ اما از اریکه‌ی قدرت و تاج پادشاهی محروم نشود. او با تمام وجود دژ بهمن را تسخیر می‌کند و گوی سبقت را از فریبرز می‌ریابد و با شاهد مقصود، هم‌آغوش می‌شود و به پادشاهی ایران می‌رسد؛ لذا از کسی که حاضر می‌شود تا پای جان در تصاحب تاج و تخت، مایه بگذارد، بعید نمی‌نماید که در مواجهه با گویو، از فرود یادی نکند و بی‌دلیل برای خود رقیب نتراشد.

۴.۲. طراحی توطئه

وقتی کیخسرو بر مسند قدرت می‌نشیند، اندیشه‌ی انتقام خون سیاوش لحظه‌ای او را به خود وانمی‌هدلد، اما پیش از افراسیاب، دشمن سرسخت‌تری در چند قدمی اوست و هر آن ممکن است علیه او بشورد و مدعی تاج و تخت شود. پس پیش از افراسیاب، ابتدا باید دشمن خانگی را از میان برداشت و چنین به نظر می‌رسد که کیخسرو سپاهی انبوه را روانه‌ی کلات، جایگاه فرود، می‌کند تا پیش از آن‌که دیر شود، بزرگ‌ترین رقیب خود در سلطنت را از میان بردارد.

اهمیت این امر وقتی بیش‌تر روشن می‌شود که کیخسرو قصد دارد پس از مدتی به کین‌خواهی پدرش، راهی توران شود و از این رو سخت هراس دارد که در این بحبوحه‌ی خطیر که ایرانیان در توران سرگرم کارزارند، فرود به پایتخت آید و تاج

شاهی را بر سر گذارد. پس به هر قیمتی شده ابتدا باید از شر فرود رهایی یافت و سپس تر آهنگ کین‌خواهی از افراسیاب را در سر پروراند.

اما از میان برداشتن فرود به همین راحتی نیست. هرچه باشد او پور سیاوش، یکی از محبوب‌ترین شاه‌زاده‌های کیانی است و کیخسرو نمی‌تواند در ملاء عام دستور قتل او را صادر کند. بدیهی است در این صورت، مشروعیت حکومتش به شدت خدشه‌دار می‌شود و چه بسا عده‌ای نیز در پی مخالفت با این اندیشه‌ی هولناک برآیند. از این رو به نظر می‌رسد که کیخسرو به بهانه‌ی یورش به توران، سپاهی انبوه را روانه‌ی کلات می‌کند و برای این‌که خود می‌داند چه سرنوشت شومی در انتظار فرود و کلاتیان است، از پیش، خود را تبرئه می‌کند و برای انحراف اذهان عوام، نطقی غراً ایراد می‌کند:

| | |
|---------------------------|------------------------------|
| چو لشکر همه نزد شاه آمدند | دمان با درفش و کلاه آمدند |
| بدیشان چنین گفت بیدار شاه | که توس سپهد به پیش سپاه |
| به پای‌ست با اختر کاویان | به فرمان او بست باید میان |
| بدو داد مهوری به پیش سپاه | که سالار اوی‌ست و جوینده راه |
| به فرمان او بود باید همه | کجا بندها زو گشاید همه |
| نیازرد باید کسی را به راه | چنین است آیین تخت و کلاه |
| نباید نمودن به بی‌رنج رنج | که بر کس نماند سرای سپنج |
| گذر زی کلات ایچ‌گونه مکن | گر آن ره روی خام گردد سخن... |

(همان، ج ۳: ۳۳-۳۴)

ابیات یاد شده بسیار شگفت و قابل‌تأمل می‌نماید. در هیچ لشکرکشی شاه ایران تا این حد بر پیروی سپاهیان از سپه‌سالار تأکید نمی‌کند. نکته این است که کیخسرو با این‌که سپاهیان را از راه کلات، مقر فرود، بر حذر می‌دارد، خود از پیش می‌داند، بنا بر فرمان نهانی او به توس، سپاه باید از راه کلات برود و از این رو برای این‌که سپاه از توس سرپیچی نکند، صراحتاً اعلام می‌کند: «که سالار اوی‌ست و جوینده راه» و «به فرمان او بود باید همه».

باری تواند بود که در پشت پرده، کیخسرو با سپه‌سالار دسیسه‌ای شوم را طراحی کرده است و از این امر تنها رجال بلندپایه‌ی حکومت، کسانی چون گودرز و توس باخبرند. از این رو با این‌که شاه تأکید می‌کند از راه کلات نروید، بعد به صراحت عنوان می‌کند که همه باید نسبت به دستورات توس، سراپا گوش باشید و اوست که جوینده‌ی

راه تواند بود و هر راهی که او برگزیند، سپاهیان هم بی‌کم و کاست باید بدان تن در دهد! نکته‌ی قابل‌تأمل دیگر در ابیات یاد شده، دو بیت زیر است:

نیازرد باید کسی را به راه چنین است آیین تخت و کلاه
نباید نمودن به بی‌رنج رنج که بر کس نماند سرای سپنج
(همان، ج ۳: ۳۳-۳۴)

باری مردم کلات، همه هواخواه فرودند و کیخسرو علی‌رغم این فرمان عوام‌فریبانه، در پشت پرده به توس دستور داده است که همه‌ی کلاتیان را باید از دم تیغ گذراند و چون خود نیک می‌داند چه سرنوشت شومی در انتظار کلاتیان است، به ناچار پیش از واقعه خود را تبرئه می‌کند که من گفتم به مردم کاری نداشته باشید؛ اما کردید آنچه نمی‌بایست کرد! جالب است فرود نیز روی شاه را زمین نمی‌اندازد! و با هولناکی هرچه تمام‌تر مردم کلات را در خاک و خون و آتش سر به نیست می‌کند:

به سوی کلات اندر آمد به راه گرفته همه راه و بی‌مر سپاه
همی سوخت شهر و همی کند جای هر آن‌جا که اندر نهادند پای
در دژ بکنند ایرانیان به غارت بستند یکسر میان
(همان، ۶۳)

سه بیت یاد شده نیز از موارد شگفت‌انگیز شاهنامه است؛ تا آن‌جا که نگارنده می‌داند، در کم‌تر جایی از شاهنامه سپاه ایران چنین اخلاق را زیر پا می‌گذارد و این چنین حرمت انسانی را می‌شکند. شگفت است حتی وقتی کیخسرو در قلب توران با افراسیاب انیرانی در جنگ است، مصرانه ایرانیان را از ریختن خون مردم بازمی‌دارد و اجازه‌ی هتک حرمت آن‌ها را نمی‌دهد:

از آن شهر هرکس که بد پارسا به پوزش برآمد بر پادشا
از ایشان چو بشنید فرخنده شاه بفرمود تا بانگ زد بر سپاه
خروشی برآمد ز پرده سرای که‌ای پهلوانان فرخنده رای
از این پس گر آید ز جایی خروش ز بیدادی و غارت و جنگ و جوش
ستمکارگان را کنم به دو نیم کسی کاو ندارد ز دادار بیم
(همان، ج ۵: ۳۴۹)

اما در ماجرای فرود گویا مسأله فرق می‌کند. پای سلطنت و قدرت در میان است. کیخسرو که سخت تشنه‌ی قدرت است، نمی‌خواهد ریسک کند. لذا احتمال اینکه طبق

نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی ————— ۴۹

نقشه‌ی قبلی مزدوران کیخسرو به شکلی شگرف، همه‌ی کلاتیان و هواخواهان فرود را به کام مرگ می‌فرستند تا یک بار برای همیشه به این قضیه فیصله دهند، احتمالی دور از ذهن نیست.

نکته‌ی تأمل‌برانگیز دیگر در ارتباط با کیخسرو این است که اگر او راست می‌گوید و به جان هواخواه فرود است، چرا با این‌که به خوبی به جایگاه او آشناست، کسی را سوی فرود گسیل نمی‌کند تا او را به پایتخت رهنمون شود؟ چه‌طور است که در شاهنامه رستم تا قلب سپاه دشمن پیش می‌رود و بیژن را به ایران بازمی‌گرداند؛ گویو هفت سال در قلب سپاه توران، بسی خون دل می‌خورد تا بالاخره کیخسرو را به ایران می‌آورد؛ اما در این‌جا با این‌که فرود بسیار دست‌یافتنی‌تر است و کیخسرو با جایگاه او به خوبی آشناست، برای بازگرداندن برادرش به پایتخت هیچ اقدامی نمی‌کند؟ باری پاسخ، روشن است: کیخسرو تشنه‌ی قدرت است و نه‌تنها با آوردن فرود به پایتخت ریسک نمی‌کند؛ بلکه با طراحی دسیسه‌ای، فرود و همه‌ی هواخواهان او را از میان برمی‌دارد.

نکته‌ی قابل توجه دیگر در همین راستا، این است که چرا فرود، در کلات مستقر شده و برای همراه شدن با برادرش، کیخسرو، به سوی پایتخت نمی‌آید؟ آیا فرود هم از فضای مسموم و نادرخور پایتخت، بویی برده که حاضر نمی‌شود به پایتخت رود؟ آیا این هراس که مبادا کیخسرو، قصد جان او کند، فرود را از رفتن به پایتخت بازداشته است؟

نکته‌ی تأمل‌برانگیزتر دیگر این‌که چرا خود کیخسرو به همراه این سپاه‌گشن راهی توران نشد؟ مگر نه این است که حتی در *اوستا* از کین‌خواهی او از افراسیاب سخن رفته است و مدام با قربانی‌های بسیار به درگاه درواسپ و اناهیتا، پیروزی بر افراسیاب را آرزو می‌کند؟ (*آبان‌یشت*، کرده ۱۳، بند ۵۰) پس دلیل همراه نشدن او با سپاه، در این جنگ چیست؟ چرا وقتی شعار او کین‌کشی از افراسیاب است، خود با سپاه همراه نمی‌شود تا هم فرود را با خود همراه کند و هم به آرزوی همیشگی‌ش جامه‌ی عمل پوشاند؟ مگر هم او نبود که بعد از پایان یافتن این قائله، از آغاز با سپاه ایران همراه شد و بالاخره موفق شد به دست خود، گرسیوز و افراسیاب را از میان بردارد؟

پاسخ روشن است. او نمی‌تواند این بار، سپاه ایران را همراهی کند؛ چرا که هدف اصلی، چیز دیگری است و انتقام از تورانیان بهانه‌ای بیش نیست. او نمی‌تواند سپاه ایران را همراهی کند؛ چراکه نمی‌تواند در برابر دیدگان ایرانیان به کشتن برادر کمر ببندد. باری فرود باید کشته شود و بدیهی است هرچه او از صحنه دورتر باشد، دامنش مبراتر جلوه می‌نماید و مشروعیت حکومتش کم‌تر خدشه‌دار می‌گردد. از این روست که علی‌رغم شعار همیشگی‌اش مبنی بر کین خواهی از افراسیاب، این بار سپاه ایران را همراهی نمی‌کند.

در هر حال، سپاهی انبوه به سپه‌سالاری توس، راهی توران می‌شود. بر سر دو راهی می‌رسند و روشن است توس برخلاف رای کیخسرو، راه کلات را برمی‌گزیند! به راستی آیا سرپیچی از فرمان شاه در ایران باستان این‌چنین آسان بوده است؟ مگر نه این است که برای نمونه اسفندیار با این‌که می‌داند رستم بی‌گناه است، نمی‌تواند از فرمان پدر، هرچند بر خلاف میلش باشد، سر باز زند و سرپیچی از فرمان شاه را سبب دوزخی شدنش می‌داند؟:

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------|
| ... ولیکن پشتون شناسد که شاه | چه فرمود تا من برفتم به راه |
| گر اکنون بیایم سوی خان تو | بوم شاد و پیروز مهمان تو |
| تو گردن بیچی ز فرمان شاه | مرا تابش روز گردد سپاه |
| ... وگر سر بیچم ز فرمان شاه | بدان گیتی آتش بود جایگاه |
| ... که گوید که هر کاو ز فرمان شاه | بیچد به دوزخ بود جایگاه |

(فردوسی، ۱۳۷۶: ج ۶: ۲۴۹-۲۷۳)

در شاهنامه، تنها موردی که سپه‌سالار سپاه از فرمان شاه سرپیچی می‌کند، نبرد سیاوش با افراسیاب است که علی‌رغم این‌که افراسیاب و سیاوش به آشتی می‌گریند، شاه ایران، کیکاووس، هم‌چنان بر طبل جنگ می‌کوبد و از این رو سیاوش که نمی‌تواند عهد خود را بشکند، گروگان‌ها را رها می‌کند و خود، به توران پناهنده می‌شود. چه‌طور است که در شاهنامه حتی فرزند شاه اجازه‌ی سرپیچی از فرمان او را ندارد و اگر هم چنین کند، چونان سیاوش باید به کشوری بیگانه پناه ببرد؛ اما در این جنگ، توس به راحتی از فرمان شاه عدول می‌کند و راه کلات را برمی‌گزیند و سپاهیان هم از پیش به شکلی مؤکد، توجیه شده‌اند که تنها باید از توس اطاعت کنند: «به فرمان او بود باید همه»، چرا «که سالار اوی ست و جوینده راه».

نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی ————— ۵۱

نکته‌ی درخور توجه دیگر این است که گودرز که از آغاز در به سلطنت رساندن کیخسرو نقشی اساسی داشت و هم او بود که سرورش در گوش هوشش چنین دمیده بود که باید گیو را فرستاد تا کیخسرو را از توران بیاورد و بر اریکه‌ی قدرت نشانند، در این لحظه‌ی بحرانی برای عوام‌فریبی هرچه بیش‌تر و تبرئه‌ی شاه از فاجعه‌ای که قرار است اتفاق افتد، توس را از رفتن به راه کلات برحذر می‌دارد و سرپیچی از فرمان شاه را جایز نمی‌شمرد. در واقع گودرز و توس می‌کوشند از طریق این جنگ زرگری، دامن شاه را از هرگونه لکه‌ی ننگی پاک کنند و نگذارند کوچک‌ترین بذر تردیدی در دل سپاهیان علیه شاه، نشو نماید:

| | |
|--------------------------------|---------------------------|
| بدو گفت گودرز پرمایه، شاه | تو را پیش رو کرد پیش سپاه |
| بر آن ره که گفت او سپه را بران | نباید که آید کسی را زیان |
| نباید که گردد دل‌آزرده شاه | بد آید ز آزار او بر سپاه |

(همان، ج ۴: ۳۶)

ناگفته، پاسخ توس آشکار است؛ کیخسرو که خود احتمالاً طراح اصلی این توطئه بوده، نه تنها روی، دژم نخواهد کرد، بلکه از سویدای دل، قهقهه‌ی سرمستی سرخواهد داد:

| | |
|--------------------------|------------------------------|
| بدو گفت توس ای گو نامدار | از اینگونه اندیشه در دل مدار |
| کزین شاه را دل نگردد دژم | سزد گر نداری روان جفت غم |
| برین گونه گشتند همداستان | برین بر نزد نیز کس داستان |

(همان، ۳۶)

نکته‌ی دیگری که می‌تواند در ساخت‌شکنی داستان فرود، مؤثر واقع شود، این است که وقتی فرود از لشکرکشی بزرگ ایرانیان باخبر می‌شود، به مادر می‌گوید که نکند ایرانیان به ما یورش آرند:

| | |
|-------------------------------|------------------------|
| ...چه گویی چه باید کنون ساختن | نباید که آرد یکی تاختن |
|-------------------------------|------------------------|

(همان، ۳۷)

این سخن فرود بسیار شگفت می‌نماید. مگر او از تبار سیاوش و برادر شاه بزرگ ایران، کیخسرو، نیست؟ پس چرا باید با دیدن سپاه ایران، نخستین چیزی که به ذهنش متبادر شود، احتمال جنگ‌افروزی ایرانیان باشد؟ این امر نیز نشان می‌دهد که اوضاع کشور به سامان نیست و فرود که به خوبی به موقعیت خطیر خود واقف است، یورش برادر را چندان دور از ذهن نمی‌داند و احتمال می‌دهد که کیخسرو برای حفظ تاج و

تخت، در پی نابودی او برآید تا بدین وسیله از اندیشه‌ی هرگونه رقیبی آسوده‌خاطر شود. جالب است مادر فرود نیز با توجه به اوضاع پیش‌آمده، احتمال حمله‌ی کیخسرو را به کلی رد نمی‌کند و تنها به این نکته بسنده می‌کند که اگر کیخسرو چنین کاری کند، باعث آزردن خاطری روح سیاوش خواهد شد:

برادرت گر کینه جوید همی روان سیاوش بشوید همی (همان، ۳۸)

از دیگر سو، سخنان جریره نیز تأمل‌برانگیز است. هرچه باشد او زن نخست سیاوش بوده و حال، طبیعی است از این‌که کیخسرو، پسر زن دوم سیاوش، بر مسند قدرت ایران تکیه زده و هیچ‌کس یادی از فرود نکرده، پر آشوب و سرخورده باشد و به نحوی غیرمستقیم فرود، را به جایگاه والای خود و در صورت امکان، احقاق حقش برانگیزد:

...بدو (سیاوش) داد پیران مرا از نخست وگرنه ز ترکان همی زن نجست

نژاد تو از مادر و از پدر همه تاجدار و همه نامور

تو پور چنان نامور مهتری ز تخم کیانی و کی منظری

(همان، ۳۸)

جریره نه تنها پادشاهی کیخسرو را بر نمی‌تابد، بلکه از دید او حتی اگر فرود به همراه سپاه ایران در پی انتقام خون پدر بر آید، توس، پور نوذر، شایستگی سپه‌سالاری را ندارد و این فرود است که باید پیش‌رو سپاه باشد؛ چرا که اگر توس، شاه‌زاده است و فرزند نوذر، فرود نیز فرزند سیاوش است و شاه‌زاده:

سپه را تو باش این زمان پیش رو تویی کینه‌دار جهان‌دار نو

تو را پیش باید به کین ساختن کمر بر میان بستن و خاستن

(همان، ۴۰)

سخنان یاد شده از زبان جریره، نشان می‌دهد که اگر کیخسرو در پی نابودی فرود است، آن‌ها نیز به کلی اندیشه‌ی تاج و تخت ایران را از سر بیرون نکرده‌اند و حداقل مادر فرود نمی‌تواند برای همیشه شاهد پادشاهی کیخسرو و غصب شدن حق فرزندش باشد. در هر حال، سپاه ایران راه خود را به سوی توران ادامه می‌دهد تا به کلات می‌رسد و از دور دو پهلوان (فرود و تخوار) را بر ستیغ کوه می‌بیند. توس، بهرام را گسیل می‌کند تا ببیند چه کسی بر ستیغ کوه، نظاره‌گر سپاه است. بهرام نزد فرود می‌رود و وقتی به هویت فرود پی می‌برد، او را نماز می‌برد و بسیار شاد می‌شود؛ چرا که بهرام

نقد و بررسی داستان فرود سیاوش بر اساس رویکرد ساخت‌شکنی ————— ۵۳

از جمله کسانی بود که به همراه سیاوش در توران بود و از جمله دل‌شیفندگان سیاوش به شمار می‌رفت.

فرود که بر خلاف مادر در اندیشه‌ی جاه و مقام نبود و پاکی و روح بزرگ او، یادآور شخصیت ایرج در شاهنامه است، بی‌توجه به نصایح مادر، در پی میزبانی از توس برمی‌آید، تا یک هفته در کنار هم به عشرت گذارند و:

به هشتم چو برخیزد آوای کوس به زین اندر آید سپهدار توس
میان را ببندم به کین پدر یکی جنگ سازم به درد جگر
(همان، ۴۷)

بهرام که از معدود هواخواهان فرود در لشکر توس است، با پی بردن به هویت فرود و سرشت پاک و بی‌غل و غش او، سخنانی بر زبان می‌آورد که بسیار درخور توجه و تأمل‌برانگیز است و به شکلی تلویحی، پرده از دسیسه‌ی کیخسرو و رجال حکومتی برمی‌دارد:

بدو گفت بهرام کای شهریار جوان و هنرمند و گرد و سوار
بگویم من این هرچه گفتمی به توس به خواهش دهم نیز بر دست بوس
ولیکن سپهد خردمند نیست سر و مغز او از در پند نیست
سزد گر بیچند ز گفتار من گراید به تندی ز کردار من
جز از من هر آنکس که آید برت نباید که بیند سر و مغفرت
به مزده من آیم چنو گشت رام تو را پیش لشکر برم شاد کام
وگر جز زمن دیگر آید کسی نباید بدو بودن ایمن بسی
(همان، ۴۷-۴۸)

اگر از منظر نقدی ساخت‌شکنانه به سخنان بهرام توجه کنیم، ماهیت توطئه، کاملاً آشکار می‌شود. به راستی وقتی هویت فرود، برادر شاه ایران، کیخسرو بر همگان روشن شده است، چرا باید بهرام، چنین آشفته باشد و از تیزمغزی توس سخن گوید و عاجزانه از فرود تقاضا کند که به هیچ ایرانی جز او اعتماد نکند و هویت خود را پیش هیچ ایرانی غیر از او فاش نکند؟ اگر کیخسرو، خود در پس این توطئه چهره نهان نکرده است، توس را هرچند هم سبک‌مغز و خام باشد، کجا یارای آزردن برادر شاه و از آن اولی‌تر کشتن اوست؟ آیا توس این‌قدر احمق و نادان است که در نقشه‌ای هماهنگ نشده با شاه، برادر رشید او را به کشتن دهد و هیچ ترسی هم از پادافره عملی

چنین هولناک نداشته باشد؟ باری دل توس از جای دیگری گرم است. صید اصلی در این لشکرکشی، فرود است و افراسیاب را وقتی دگر باید. از این رو حمله به توران بهانه‌ای بیش نیست و بهرام که با زیرکی متوجه نامتعادل بودن جو حاکم بر سپاه است، به فرود تأکید می‌کند که بر هیچ‌یک از ایرانیان نباید ایمن بود.

در هر حال بهرام برمی‌گردد و بی‌خبر از عمق فاجعه، به ناگزیر ماجرا را با توس در میان می‌نهد و هویت فرود را آشکار می‌کند. توس شاهد مقصود را در آغوش می‌بیند و باورش نمی‌شود بدین سان آسان، به فرود دست یافته باشد. از این رو به شکلی شگرف و بدون هیچ تردیدی، فرمان قتل فرود را صادر می‌کند؛ فرمانی که جز برخاسته از دسیسه‌ای پشت پرده، هیچ توجیه منطقی نمی‌توان برای آن یافت:

| | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| چنین داد پاسخ ستمکاره توس | که من دارم این لشکر و بوق و کوس |
| تو را گفتم او را به نزد من آر | سخن هیچ‌گونه مکن خواستار |
| یکی ترک‌زاده چو زاغ سیاه | بر این‌گونه بگرفت راه سپاه |
| تو رفتی و با وی زدی داستان | به شاهیش گشتی تو هم داستان |
| بترسیدی از بی‌هنر یک‌سوار | نه شیر ژیان بود بر کوهسار |
| و زان پس چنین گفت با سرکشان | که ای نامداران گردن‌کشان |
| یکی نامور خواهم و نام‌جوی | کز ایدر نهد سوی آن ترک روی |
| سرش را ببرد به خنجر ز تن | به پیش من آرد بدین انجمن |

(همان، ۴۸-۴۹)

بیت چهارم از ابیات یاد شده، بسیار تأمل‌برانگیز است و آشکارا اشاره به این امر دارد که کیخسرو در گوش رجال حکومتی چنین فسونی دمیده که فرود را سودای پادشاهی است و باید پیش از هر حرکتی، او را از میان برداشت. البته مطمئناً توس نمی‌خواسته چنین سخنی را بر زبان براند؛ چرا که در پی اجرای مأموریتی سرّی است و سپاهیان نباید به ماجرای پشت پرده پی ببرند؛ اما اگر از دیدگاه رویکرد روان‌شناختی به این امر نگاه کنیم، بیت یاد شده می‌تواند نوعی «لغزش رفتاری» به شمار آید، یعنی آنچه را که توس به جد می‌کوشید در دل پنهان کند، ناخواسته بر زبان جاری می‌شود: «گاه تمایلات واپس‌زده در ناخودآگاه، در زندگی روزمره‌ی ما بروز یافته و بدون اختیار ما بازنمایانده می‌شوند که فروید از آن به عنوان «لغزش‌های زبانی، لغزش‌های قلمی و لغزش‌های رفتاری» یاد می‌کند.» (آلن (Allen)، ۱۳۶۶: ۱۳۳)

جالب است وقتی عده‌ای از پهلوانان ایران روی سوی فرود می‌نهند، چون وصف فرود سیاوش را از زبان بهرام می‌شنوند، با وجود تیزمغزی توس و تأکید کیخسرو بر اطاعت از توس، از فرمان او سر برمی‌تابند و به خود اجازه نمی‌دهند دست به خون فرود سیاوش آغشته کنند:

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| ز گردان فراوان برون تاختند | نبرد ورا گردن افراختند |
| بدیشان چنین گفت بهرام گرد | که این کار یکسر مدارید خرد |
| بدان کوه‌سر، خویش کیخسرو است | که یک موی او به ز صد پهلوی است |
| هر آن‌کس که روی سیاوش بدید | نیارد ز دیدار او آرمید |
| چو بهرام داد از فرود این نشان | ز ره بازگشتند گردنکشان |

(فردوسی، ۱۳۷۶: ۴۹)

توس که نمی‌تواند سرپیچی پهلوانان را از فرمانش، برتابد، داماد و پور خود را به میدان می‌فرستد و سپس خود وارد معرکه می‌شود؛ اما داماد و پسر او کشته می‌شوند و خود نیز بدون اسپ و شکست‌خورده به سوی سپاه برمی‌گردد. با دیدن او، دیگر پهلوانان ایرانی برانگیخته می‌شوند و ابتدا یکی یکی و سپس به‌انبوه، بر فرود یورش می‌آورند و در فرجام به شکلی ناجوان‌مردانه از پشت، فرود را خنجر می‌زنند و آن سرو سایه‌فکن را به خاک می‌افکنند.

این نیز گفتنی است که تنها در دو مورد در شاهنامه، ناپهلوانی از پشت، پهلوان دیگر را ناجوان‌مردانه خنجر می‌زند؛ یکی در ماجرای تازیانه‌ی بهرام است که تژاو از پشت به او حمله می‌کند و دست او را جدا می‌کند. جالب است با این‌که بهرام عده‌ی زیادی از تورانیان را به کام مرگ فرستاده و تژاو به ناچار از پشت، به او یورش می‌آورد، تژاو را آن‌قدر مردانگی هست که از کار خود، شرمش آید:

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| تژاو ستمکاره را دل بسوخت | به کردار آتش رخش بر فروخت |
| بیپچید از او روی پر درد و شرم | به جوش آمدش در جگر خون گرم |

(همان، ج ۴: ۷۳)

اما رهام را آن‌قدر جوانمردی نیست که حتی خم به ابرو آورد. گویی کیخسرو با رجال حکومتی اتمام حجت کرده که به هر شکلی که شده باید فرود را از میان برداشت؛ حتی اگر به به شیوه‌ای ناجوان‌مردانه باشد:

چو رهام گرد اندر آمد به پشت خروشان یکی تیغ هندی به مشت

بزد بر سر کتف مرد دلیر فرود آمد از دوش دستش به زیر
چو از وی جدا گشت بازو و دوش همی تاخت اسپ و همی زد خروش
(همان، ۶۳-۶۴)

فرود به هر طریقی شده، خود را به دژ می‌رساند و چون به عمق فاجعه پی برده،
پیش از مرگ، بانوان حرم را سفارشی شگرف می‌کند؛ باری چون نیک می‌داند که حتی
یک نفر از کلاتیان نیز زنده نخواهد ماند، پس بهتر آنکه حرمت اهل حرم شکسته نشود:
...کنون اندر آیند ایرانیان به تاراج دژ پاک بسته میان
پرستندگان را اسپران کنند دژ و باره‌ی کوه ویران کنند
دل هر که بر من بسوزد همی ز جانم رخس برفروزد همی
همه پاک بر باره باید شدن تن خویش را بر زمین بر زدن
بگفت این و رخسارگان کرد زرد بر آمد روانش به تیمار و درد
(همان، ۶۴)

بدین ترتیب توس به وجهی هرچه نکوتر، مأموریت خود را انجام می‌دهد؛ اما برای
این که کشتن فرود را تنها یک اتفاق جلوه دهد و شک و تردید ایرانیان را برنینگیزد،
مستقیم به ایران بر نمی‌گردد؛ بلکه به سوی توران رفته و بعد از شکستی نادرخور، به
فرمان کیخسرو به پایتخت برمی‌گردد. واکنش کیخسرو در مواجهه با توس نیز از پیش
روشن است. اگر احتمال دهیم که کیخسرو سلسله‌گردان اصلی سناریوی ترور توس
بوده، پس اکنون او باید نعره برآورد و اشک تمساح بریزد تا مبادا کسی بوی توطئه و
دسیسه بشنود:

دریغاً برادر فرود جوان سر نامداران و پشت گوان
مرو گفتم او را به راه چرم مزن بر کلات و سپد کوه دم
بر آن ره فرود است و با لشکر است همان کی نژاد است و گندآور است...
(همان، ۸۸)

اما تکلیف کیخسرو با توس چیست؟ اکنون با این غلام خوش‌حرکات چه باید
کرد؟ ابلهی است اگر کیخسرو به او مدال افتخار دهد و او را منصبی والا فرماید. باری
این احتمال وجود دارد که کیخسرو برای انحراف اذهان عوام، صلاح را در این می‌بیند
که توس روزگاری در بند باشد تا چون آب‌ها از آسیاب افتاد، او را از بند غل و زنجیر
برهاند:

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| بزیید تو را بند و بیمارستان | ...تو را جایگه نیست در شارسستان |
| کجا مر تو را رای هشیار نیست | تو را پیش آزادگان کار نیست |
| نه اندر خور تاج و دیهیم و مل | سزاوار مسماری و بند و غل |
| تو را داد بر زندگانی امید | نژاد منوچهر و ریش سپید |
| بداندیش کردی جدا از برت | وگر نه بفرمودمی تا سرت |
| همان گوهر بد نگهبان توست | برو جاودان خانه زندان توست |

(همان، ۹۰-۹۱)

توس چندی در بند می‌ماند و سپس با میانجی‌گری رستم، کیخسرو او را آزاد می‌کند. (همان، ج ۴: ۱۱۹-۱۲۰) به این ترتیب سناریوی کشتن فرود و هواخواهانش به بهترین شکل ممکن پایان می‌یابد و کیخسرو با موفقیت و بدون برانگیختن هیچ سوءظنی، رقیب را- هرچند برادر باشد- از پیش رو بر می‌دارد. اما ماجرا به همین جا پایان نمی‌یابد. کیخسرو دشمن داخلی را از میان برداشته و اکنون باید آهنگ دشمن بیگانه (افراسیاب) کند؛ کسی که هم پدر او را کشته و هم دم‌به‌دم با لشکرکشی به ایران، امن و آسایش را از شاه گرفته و پایه‌های اریکه‌ی قدرت او را لرزاند است. اگر او در دور پیشین با سپاه همراه نشد، دلیلش روشن بود؛ فرود باید کشته می‌شد؛ اما حال که هیچ رقیبی در داخل نمی‌تواند بر او کمین غدر گشاید، خود نیز روانه‌ی توران می‌شود و با کشتن افراسیاب، سرافراز به ایران باز می‌گردد.

۲.۵. فرجام کار کیخسرو

اکنون کیخسرو در اوج کامیابی است؛ هم رقیب ایرانی (فرود) و هم انیرانی (افراسیاب) را از میان برداشته و زین پس طبعاً باید در اوج شادخواری و سرمستی، روزگار سپری کند. اما چنین نیست، داستان او به خون برادر آغشته است و این امر لحظه‌ای او را راحت نمی‌گذارد. اگر دیر زمانی جنگ با افراسیاب او را به خود مشغول داشته بود و با نوعی «تضعید روانی»، کج‌دار و مریز، آرامش خود را حفظ می‌کرد، اکنون دیگر مشغولیتی در کار نیست تا آرام یابد.

اگر از منظر نقدی روان‌شناختی، به این قضیه بنگریم، بافتار رفتار کیخسرو کاملاً روشن است. کیخسرو مدت‌ها گرفتار «نهادی» سرکش بود. نهاد، فقط به دنبال کسب لذت است. نهاد، هیچ نوع ارزشی نمی‌شناسد و پای‌بند هیچ اصل اخلاقی نیست: «نهاد،

سرچشمه‌ی تجاوزات و تمایلات ماست. بی‌قانون، ضداجتماعی و غیراخلاقی است. کار آن، تنها سیراب کردن غرایز لذت‌جویانه‌ی ما، بدون هیچ‌گونه توجهی به قراردادهای اجتماعی، مبادی قانونی و محدودیت‌های اخلاقی است.» (گورین و همکاران، ۱۳۷۳: ۱۴۴)

از این رو کیخسرو نیز بسیار لجام‌گسیخته و با نهادی سرکش، پای‌بند هیچ قانون اخلاقی نبود. او برای حفظ تاج و تخت و کسب لذت بیش‌تر، حتی حاضر شد ناجوانمردانه برادر را از دم تیغ بگذراند. اما حال که او را تا گور فاصله‌ای اندک است؛ حال که با پشت سرگذاشتن موانع بسیار، فرصت اندیشیدن یافته، «فراخود» او که تاکنون چونان ازدهایی فسرده، بی‌حرکت بود، سر از خواب برداشته است.

فراخود، در نتیجه‌ی بایدها و نبایدها، تربیت‌های اخلاقی و مذهبی، به وجود می‌آید و همواره مدافع ارزش‌هایی است که مذهب، جامعه و والدین، در ناخودآگاه فرد، القا کرده‌اند. فرمان، گرایش‌های نهاد را سرکوب یا متوقف می‌کند و گرایش‌های لذت‌جویانه‌ای از قبیل تجاوز، شهوات جنسی و غریزه‌ی ادیپی را که جامعه، مطرود می‌شمارد، به قسمت ناخودآگاه، پس می‌راند. «نهاد» از ما اهریمن می‌سازد و «فرامن»، فرشته و «من» سعی در تعادل این دو دارد. (همان، ۱۴۵)

باری حال که کیخسرو از دشمنان بیرونی رهایی یافته، بین نهاد و فراخود او به شدت تعارض پیش می‌آید. مدام «نهاد»، رفتار او را با فرود توجیه می‌کند و «فراخود» به شدت او را محکوم می‌نماید. این‌جاست که «خود» کیخسرو مداخله می‌کند و سعی در ایجاد تعادل بین نهاد و فراخود دارد؛ اما چون تعارض بین نهاد و فراخود بسیار شدید است، از دست «خود» کاری برنمی‌آید و از این رو کیخسرو به شدت افسرده و روان‌رنجور می‌شود؛ تا حدی که او را یارای ادامه‌ی سلطنت نیست:

| | |
|-----------------------------------|---------------------------|
| چو ایشان برفتند پیروز شاه | بفرمود تا پـرده‌ی بارگاه |
| فرو هشت و بنشت گریان به درد | همی بود پیچان و رخ لاجورد |
| ...کنون پنج هفته است تا من به پای | همی خواهم از داور رهنمای |
| که بخشد گذشته گناه مرا | درخشان کند تیره‌گاه مرا |
| ندانم که پادافره ایزدی | کجا یابم و روزگار بدی |

(فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۵: ۳۸۷-۳۹۲ و ۳۹۷)

فروید معتقد است: «هر قدر مشکلی که «خود» باید بر آن فایق آید، پیچیده‌تر باشد، به همان میزان، روان رنجوری نیز با سهولت بیش‌تری بروز می‌یابد، زیرا روان‌رنجوری، صرفاً نشانه‌ی عدم موفقیت «خود»، در ایجاد یک ترکیب است و حکایت از آن دارد که «خود» در تلاش برای به وجود آوردن نوعی ترکیب، از یک پارچگی خویش دست کشیده است.» (فروید (Freud)، ۱۳۷۳: ۲۵۵)

باری بدین صورت است که کیخسرو در پی ترک تاج و تخت برمی‌آید، اما مسأله به همین سادگی هم نیست. اگر کیخسرو به دلیل روان‌رنجوری و عذاب وجدان، گوشه‌نشینی اختیار کرده و سپس در پی ترک دربار برمی‌آید، تکلیف بر تخت نشاندگان او چیست؟ تکلیف کسانی که پشت پرده، مرگ فرود را به طراحی نشستند و مشقت‌های بسیار متحمل شدند چیست؟ باری آن‌ها حق و حقوق خود را می‌خواهند و کیخسرو نیز نمی‌تواند از زیر بار فشار آن‌ها شانه خالی کند. از این روست که کیخسرو ایران را بین رجال حکومتی تقسیم می‌کند و به هرکس متناسب با پست و مقامش اقطاعی می‌بخشد و خود تاج و تخت را رها کرده، سر به کوه می‌گذارد.

۴. نتیجه‌گیری

در این جستار ضمن نقد و بررسی داستان فرود سیاوش از منظر نقد ساخت‌شکنی، این نتیجه حاصل شد که بر خلاف ظاهر داستان، کیخسرو پادشاهی تشنه‌ی قدرت بوده که از جانب فرود، برادر خود احساس خطر می‌کرده است. از این رو با طراحی توطئه‌ای، سپاهی را به سپه‌سالاری توس، به بهانه‌ی حمله به توران، راهی مقر فرود می‌کند تا بزرگ‌ترین رقیب او را در پادشاهی از بین ببرند. توس با موفقیت این مأموریت را اجرا می‌کند و کیخسرو برای تحریف اذهان عوام، چندی توس را در بند می‌کند و بعد از این‌که آب‌ها از آسیاب افتاد، او را آزاد می‌کند. کیخسرو پس از کشتن فرود، چون از جانب رقیب داخلی آسوده‌خاطر می‌شود، آهنگ افراسیاب می‌کند تا هم انتقام خون پدر را گرفته باشد و هم این رقیب انیرانی که گاه و بی‌گاه با حمله به ایران پایه‌های سلطنت او را متزلزل می‌کند، از بین ببرد. در پایان که کیخسرو را تالاب گور فاصله‌ای نیست و فرصت اندیشیدن یافته است، چون دستان او آغشته به خون برادر است، بین «نهاد» و «فرامن» او تعارضی شدید پیش می‌آید و چون به دلیل شدت این تعارض، «من» کیخسرو نیز نمی‌تواند تعادلی بین نهاد و فرامن ایجاد کند، دچار روان‌رنجوری می‌شود

۶. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۵، شماره‌ی ۲، تابستان ۹۲ (پیاپی ۱۶)

و قادر به ادامه‌ی فرمانروایی نیست. اما طراحان توطئه، حق و حقوق خود را می‌خواهند و کیخسرو با اعطای اقطاعات متعدد به آن‌ها، سلطنت را ترک می‌کند و سر به کوه می‌گذارد.

فهرست منابع

- آلن، کلیفورد. (۱۳۶۶). *پیشگامان روان پزشکی*. ترجمه‌ی اسماعیل سعادت، تهران: علمی - فرهنگی.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۰). *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها*. تهران: اساطیر.
- دهقانیان، جواد. (۱۳۸۹). «نگاهی تازه به داستان کی کاووس بر اساس نظریه‌ی ساختارشکنی». *تاریخ ادبیات*، سال ۳، شماره‌ی ۶۵، صص ۱۰۱-۱۱۸.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). *نقد ادبی*. تهران: میترا.
- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۷). «ساخت‌شکنی بلاغی، نقش صناعات ادبی در شکست و واسازی متن». *نقد ادبی*، سال ۱، شماره‌ی ۳، صص ۱۰۹-۱۳۵.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). *شاهنامه*. به کوشش دکتر سعید حمیدیان، بر اساس چاپ مسکو، تهران: قطره.
- فروید، زیگموند. (۱۳۷۳). «داستایوسکی و پدرکشی». ترجمه‌ی حسین پاینده، *ارغنون*، سال ۱، صص ۲۵۳-۲۷۱.
- قاسمی‌پور، قدرت. (۱۳۸۸). «نقیضه در گستره‌ی نظریه‌های ادبی معاصر». *نقد ادبی*، سال ۲، شماره‌ی ۶، صص ۱۲۷-۱۴۷.
- گورین، ویلفرد. ال و همکاران. (۱۳۷۳). *راهنمای رویکرد‌های نقد ادبی*. ترجمه‌ی زهرا میهن‌خواه، تهران: اطلاعات.
- نوریس، کریستوفر. (۱۳۸۵). *شالوده‌شکنی*. ترجمه‌ی پیام یزدان‌جو، تهران: مرکز.
- Derrida, Jacques. (1979). *of grammatology*, trans. Gayatri Spivak, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Heidegger, M. (1971). *On the way to language*. New York: trans P.D. Hertz.
- Abrams, M.H. (1993). *Glossary of Literary Terms*. Harcourt: Ithaca.
- Culler, Jonathan. (1989). *On Deconstruction*. London: Rutledge.